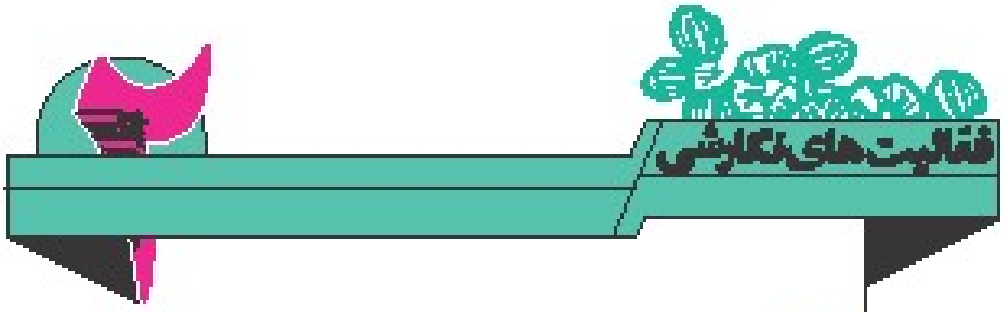


◆ نوشتهٔ زیر را بخوانید و ویژگی‌های هر بخش را مشخص کنید.

نقشه‌هایم برای آینده

بند مقدمه

من برای آینده، نقشه‌های زیادی داشتم که دائم می‌خواست آنها را مو به مو اجرا کنم.

دائم می‌خواست در آینده، متخصص بدن انسان شوم؛ اما برادرم به من گفت: چون تو خوش خط هستی، پس نمی‌توانی دکتر شوی. تازه، خیلی از دکترها، دکتری را قبول کرده‌اند و رفته‌اند سراغ ساختمان‌سازی!

بعد، ما تصمیم گرفتیم که مهندس بشویم تا ساختمان‌های محکم‌تری بسازیم و پول‌دار شویم؛ ولی دیدم برادر بزرگم که خودش چند سال است مهندس شده، هنوز پول‌دار نشده است؛ تازه او به من گفت: این روزها هر پاره آجری را که بلند کنی یک مهندس از زیرش بیرون می‌آید.

بدنه

من، خلبان شدن را هم خیلی دوست داشتم. هنگامی که برادرلی «رایت» موفق شدند، پرواز کنند، من در پوست خود نمی‌گنجیدم؛ اما الآن هر وقت اخبار را گوش می‌دهم، یک هواپیما سقوط می‌کند و همیشه هم مقصر اصلی، خلبان است و من نمی‌دانم چرا اسم خیلی از این خلبان‌ها «ژ» برداشته است.

ما چون به فوتبال هم علاقه‌مند هستیم و دوست داریم یک روز به هیزانهٔ نوده بپریم و بین صفر تا یک میلیون، چند تا عدد انتخاب کنیم، تصمیم گرفتیم داور شویم، زیرا داورها با سوت همه کار می‌کنند؛ اما چند وقت پیش، شنیدم که تماشاچیان در ورزشگاه به داور، بد و بیراه گفتند و داور هم قرمز شد.

بعد، مصمم شدیم که نویسنده بشویم؛ ولی در یک جایی خواندم اگر شکار اک‌اک شغل شد، نویسندگی هم شغل می‌شود.

ما دیگر خسته شده بودیم و نمی‌دانستیم، برای آیندهٔ خود چه نقشه‌هایی بکشیم. دوباره رفتیم سراغ برادرمان و با او مشورت کردیم. او گفت: نمی‌دانم؛ اما سعی کن کاری را انتخاب کنی که همیشه نگه داشتی و معروف شوی.

نتیجه

آن وقت بود که ما تصمیم گرفتیم از میان این همه شغل، دست به انتخاب بزنیم و «رئیس جمهور» شویم.

◆ صغری شهبازی / مدرسهٔ کوثر لنگرم قزوین / با تلخیص و اندکی تغییر / نقل از مجلهٔ «انشا و نویسندگی»